

## تأثیر زمینه‌های تحصیلی دانشگاهی، علوم دینی و هنری بر هوش معنوی؛ کوششی در راستای رواسازی و پایایی سنجی مقیاس هوش معنوی

دکتر مسعود حسین‌چاری<sup>۱</sup>

حمیدرضا ذاکری<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۸۹/۶/۱۵

تاریخ داوری: ۸۹/۳/۱۷

تاریخ وصول: ۸۹/۲/۲۵

### چکیده

هوش معنوی به عنوان مجموعه‌ای سازگار از ظرفیت‌های روانی مبتنی بر جنبه‌های غیرمادی و متعالی واقعیت، به خصوص آنها که وابسته به طبیعت وجود شخصی، معنای شخصی، تعالی و حالت‌های گسترش‌یافته‌ی معنویت می‌باشند، تعریف شده است. هدف از پژوهش حاضر بررسی کارآیی نسخه‌ی فارسی شده‌ی مقیاس هوش معنوی کینگ (۲۰۰۸) برای استفاده در فرهنگ ایرانی و مقایسه‌ی هوش معنوی در بین دانشجویان دانشگاهها، طلبه‌های حوزه‌ی علمیه دینی و هنرمندان آموزشگاههای هنری بود تا از این طریق تأثیر زمینه‌ی تحصیلی و علائق افراد بر میزان هوش معنوی آنان مورد کنکاش قرار گیرد. بدین منظور، مقیاس هوش معنوی کینگ (۲۰۰۸) به ۳۰۴ نفر (۱۶۸ دختر و ۱۳۶ پسر) از دانشجویان رشته‌های مختلف دانشگاهی، طلبه‌های حوزه‌ی علمیه دینی و هنرجویان آموزشگاههای هنری ارائه شد. نتایج بدست آمده از بررسی شاخص‌های روان‌سنجی مقیاس هوش معنوی حکایت از کارآیی مقیاس مذکور در سنجش هوش معنوی داشتند. تنها در خرده مقیاس گسترش خودآگاهی تفاوت‌های سه گروه معنادار بود، بطوری که طلبه‌های دینی در مقایسه با دانشجویان و هنرمندان نمرات بالاتری کسب کردند. بررسی تفاوت‌های جنسیتی در متغیرهای پژوهش نشان داد که میانگین نمرات پسران در گسترش خودآگاهی بیشتر از

۱- استادیار روان‌شناسی تربیتی دانشگاه شیراز

۲- کارشناس ارشد روان‌شناسی تربیتی دانشگاه شیراز

میانگین نمرات دختران بود. در ابعاد معناسازی شخصی، آگاهی متعالی و تفکر وجودی نقادانه تفاوت معناداری بین پسران و دختران مشاهده نگردید. به این ترتیب مقاله‌ی حاضر مهرختم بر خود می‌زند.

واژگان کلیدی: هوش، هوش معنوی، دانشجویان، طلبه‌های علوم دینی، هنرجویان موسیقی، مقیاس هوش معنوی

### مقدمه

شناخت انسان از جهان، مبدأ آن و خود انسان را می‌توان برخی از عرصه‌های بنیادین دانش بشری دانست. انسان از دیرباز به دنبال شناخت جنبه‌های ناشناخته‌ی وجود خود بوده است به طوری که در این راستا جنبه‌های متعدد و متنوعی اعم از زیستی، روانی، اجتماعی و معنوی را در وجود خود مورد تفحص قرار داده است. یکی از اولین مسائلی که در قلمرو مطالعات روان‌شناختی توجه متفکران و اندیشمندان را به خود معطوف نموده ماهیت هوش آدمی است (حسین‌چاری و یوسفی، ۱۳۸۶). صاحب‌نظران کماکان بر سر موضوع هوش، ماهیت آن و چگونگی سنجش آن توافق ندارند (استرنبرگ و دترمن<sup>۱</sup>، ۱۹۸۶). اگر چه واژه‌ی هوش<sup>۲</sup> تا پیش از کار بینه و سیمون در آغازین سالهای قرن بیستم چندان در ادبیات مربوط به انسان و حیطه‌های مربوطه به چشم نمی‌خورد، لیکن مفاهیمی همچون ذهن<sup>۳</sup>، عقل<sup>۴</sup>، روح<sup>۵</sup>، و عقلانیت<sup>۶</sup>، را می‌توان در متون یونان قدیم ردیابی کرد. در یک بیان کلی و با ساده‌کردن بیش از حد موضوع می‌توان گفت همه اقداماتی که برای سنجش هوش - حداقل در ادوار اولیه تاریخ روان‌شناسی - به عمل آمده است، تلاشهایی برای روشن‌سازی و سازمان‌دهی تفاوت‌های بین‌فردی و درون‌فردی از نظر عملکرد ذهنی و شناختی بوده است

1. Sternberg, R. J. & D. K. Detterman
2. Intelligence
3. Mind
4. Intellect
5. The Soul
6. Rationality

(حسین چاری و یوسفی، ۱۳۸۶). گاردنر<sup>۱</sup>، هوش را مجموعه تواناییهایی می‌داند که برای حل مسئله و ایجاد محصولات جدیدی که در یک فرهنگ اندیشمند تلقی می‌شوند، به کار می‌رود (آمرام<sup>۲</sup>، ۲۰۰۵).

گاردنر (۱۹۸۳، ۱۹۹۳، ۱۹۹۸) به پیروی از ترستون<sup>۳</sup> (۱۹۳۸) پیشنهاد کرده است که هوش یک سازه‌ی یکپارچه نیست. در عوض هوشهای چندگانه<sup>۴</sup> وجود دارند. توماس و گوپال-مک نیکول<sup>۵</sup> (۱۹۹۸) بر آن‌اند که سکه مفهوم هوشهای چندگانه توسط گاردنر ضرب شد. به نظر گاردنر و هاج<sup>۶</sup> (۱۹۸۹) افراد حداقل در هفت زمینه‌ی مستقل، ظرفیت عملکرد ذهنی یا عقلانی دارند که ممکن است در یک یا چند زمینه دارای ضعف و قوت‌هایی نیز باشند. این هوشهای چندگانه عبارت‌اند از: هوش ریاضی-منطقی<sup>۷</sup>، زبانی<sup>۸</sup>، موسیقایی<sup>۹</sup>، تجسمی<sup>۱۰</sup>، حرکتی-جسمانی<sup>۱۱</sup>، بین‌فردی<sup>۱۲</sup> و درون‌فردی<sup>۱۳</sup> (گاردنر، ۱۹۹۳). در واپسین سال‌های سده‌ی بیست، شواهد روان‌شناسی، عصب‌شناسی، انسان‌شناسی، و علوم شناختی نشان داد که جنبه‌ی دیگری از هوش وجود دارد که می‌توان از آن با نام «هوش معنوی<sup>۱۴</sup>» یاد کرد. این اصطلاح را زهر و مارشال<sup>۱۵</sup> (۲۰۰۰) با هم در آمیزی روان‌شناسی، فیزیک، فلسفه، و مذهب ابداع کردند و آن را در کتاب هوش معنوی: هوش بنیادی (زهر و مارشال، ۲۰۰۰) منتشر کردند (به نقل از صمدی، ۱۳۸۵). گاردنر (۱۹۹۹) نیز در آخرین تجدید نظرهای خود به معرفی مقوله‌های هوش طبیعت‌گرایانه، هوش معنوی و هوش هستی‌شناختی می‌پردازد (به نقل از هاشمی، بهرامی و کریمی، ۱۳۸۵). هرچند که در کشور

1. Gardner H.
2. Amram
3. Thurstone, L.
4. Multiple intelligence
5. Tomas, A. & S. Gopaul-McNicol
6. Hatch
7. Logical mathematical
8. Linguistic
9. Musical
10. Spatial
11. Bolili-kinesthetic
12. Interpersonal
13. Intrapersonal
14. Spiritual intelligence
15. Zohar & Marshall

ما پژوهش در زمینه‌ی هوش معنوی در ابتدای راه قرار دارد ولی نیاز به بررسی بیشتر این مقوله کاملاً مشهود می‌باشد. اندک آثار منتشر شده در داخل کشور بیشتر بر معرفی و توصیف این سازه متمرکز بوده‌اند. هنوز کاری تجربی که در آن اقدام به سنجش عینی هوش معنوی شده باشد، یا ابزاری برای سنجش آن معرفی شده باشد، در حد جستجوهای انجام شده برای تهیه این نوشتار، در کشور منتشر نشده است. ضرورت گام برداشتن در مسیر پژوهش‌های داده‌محور در باره‌ی هوش معنوی و نیز تهیه و معرفی ابزاری که تا حد امکان از خصوصیات روان‌سنجی متداول در حوزه‌ی پژوهش‌های روان‌شناختی برخوردار باشد، اهمیت این جنبه از هوش در عرصه‌های مختلف (اعم از روان‌درمانی، مشاوره، تعلیم و تربیت و نظایر آن) و سرانجام بازکردن افق هر چند کوچکی در ادبیات پژوهشی مربوطه را می‌توان از جمله دلایل اهمیت و ضرورت پرداختن به پژوهشی از نوع پژوهش حاضر تلقی کرد. در ادامه پیشینه پژوهشی مربوط به هوش معنوی در حد حوصله این نوشتار بررسی شده است.

معنویت<sup>۱</sup> به عنوان یکی از ابعاد انسانیت شامل آگاهی<sup>۲</sup> و خودشناسی می‌شود. معنویت معنویت را می‌توان، نیاز فراتر رفتن از خود در زندگی روزمره و پیوستن به کسی غیر از خود دانست. ایمونز<sup>۳</sup> (۲۰۰۰) تلاش کرد معنویت را بر اساس تعریف گاردنر از هوش، در چارچوب هوش مطرح نماید. وی معتقد است معنویت می‌تواند شکلی از هوش تلقی شود؛ زیرا عملکرد سازگاری فرد (مثلاً سلامتی بیشتر) را پیش‌بینی می‌کند و قابلیت‌هایی را مطرح می‌کند که افراد را قادر می‌سازد به حل مسائل بپردازند و به اهدافشان دسترسی داشته باشند. براساس تعریف، معنویت ممکن است امری شناختی-انگیزشی باشد که مجموعه‌ای از مهارت‌های سازگاری و منابعی را که حل مسأله و دستیابی به هدف را تسهیل می‌کنند، معرفی نماید (سیسک<sup>۴</sup>، ۲۰۰۲؛ ولمن<sup>۵</sup>، ۲۰۰۱). هوش معنوی انجام سازگارانه و کاربردی

- 
1. Spirituality
  2. Awareness
  3. Emmons
  4. Sisk
  5. Wolman

موارد یادشده در موقعیت‌های خاص و زندگی روزمره است (نازل<sup>۱</sup>، ۲۰۰۴ / به نقل از غباری‌بناب، سلیمی، سلیمانی و نوری‌مقدم، ۱۳۸۶).

به نظر می‌رسد هوش معنوی از روابط فیزیکی و شناختی فرد با محیط پیرامون خود فراتر رفته و وارد حیطه‌ی شهودی و متعالی دیدگاه فرد به زندگی خود می‌گردد. این دیدگاه شامل همه‌ی رویدادها و تجارب فرد می‌شود که تحت تأثیر یک نگاه کلی قرار گرفته‌اند. فرد می‌تواند از این هوش برای چهارچوب‌دهی و تفسیر مجدد تجارب خود بهره‌گیرد. این فرایند قادر است از لحاظ پدیدارشناختی به رویدادها و تجارب فرد معنا و ارزش شخصی بیشتری بدهد (نازل، ۲۰۰۴).

حجم قابل توجهی از پژوهش‌های انجام شده در زمینه‌ی هوش معنوی به تبیین عناصر یا مؤلفه‌های این سازه پرداخته‌اند. برخی پژوهشگران مؤلفه‌های هشت‌گانه‌ی درستی و صراحت، تمامیت، تواضع، مهربانی، سخاوت، تحمل، مقاومت و پایداری و تمایل به برطرف کردن نیازهای دیگران را نشان‌دهنده‌ی تکامل هوش معنوی ذکر کرده‌اند (به نقل از نازل، ۲۰۰۴). مک مولن<sup>۲</sup> (۲۰۰۳) ارزش‌هایی مانند شجاعت<sup>۳</sup>، یکپارچگی، شهود<sup>۴</sup> و دلسوزی<sup>۵</sup> را از مؤلفه‌های هوش معنوی دانسته است. آمرام (۲۰۰۵) اظهار کرده است که هوش معنوی شامل حس معنا و داشتن هدف در زندگی، حس تقدس در زندگی، درک متعادل از ارزش ماده و معتقد به بهتر شدن دنیا می‌شود (به نقل از غباری‌بناب و همکاران، ۱۳۸۶). کینگ<sup>۶</sup> (۲۰۰۸) هوش معنوی را به عنوان مجموعه‌ای از سازگاری ظرفیت‌های روانی مبتنی بر جنبه‌های غیرمادی و متعالی واقعیت، به خصوص آنها که وابسته به طبیعت وجود شخصی، معنای شخصی، تعالی و حالت‌های گسترش‌یافته‌ی معنویت می‌باشد، تعریف کرده است. وی با توجه به تحقیقات پیشین، چهار مؤلفه‌ی تفکر وجودی نقادانه<sup>۷</sup>، معناسازی

- 
1. Nasel
  2. McMullen
  3. Courage
  4. Intuition
  5. Compassion
  6. King D. B.
  7. Critical Existential Thinking (CET)

معناسازی شخصی<sup>۱</sup>، آگاهی متعالی<sup>۲</sup> و گسترش خودآگاهی<sup>۳</sup> را برای هوش معنوی مطرح کرده است. با توجه به اینکه دیدگاه کینگ (۲۰۰۸) زیربنای ابزاری است که پژوهش حاضر کارآمدی آن را برای سنجش هوش معنوی بررسی نموده است، در ادامه مؤلفه‌های هوش معنوی از نظر کینگ (۲۰۰۸) با شرح و تفصیل بیشتری ارائه شده‌اند.

اولین مؤلفه‌ی هوش معنوی از نظر کینگ (۲۰۰۸) تفکر وجودی نقادانه است. تعاریف بسیاری از تفکر نقادانه ارائه شده است. چنس<sup>۴</sup> (۱۹۸۶) تفکر نقادانه را توانایی تجزیه و تحلیل حقایق، خلق کردن و سازمان دادن ایده‌ها (عقاید)، دفاع از نظرات، مقایسه، نتیجه‌گیری، ارزیابی استدلالها و حل کردن مسائل می‌داند. اخیراً تفکر نقادانه به عنوان انضباط ذهنی فرایند فعالانه و ماهرانه‌ی اندیشیدن در باره‌ی چیزی، افزودن تحلیل، ترکیب یا ارزیابی جمع‌آوری اطلاعات و کسب کردن آن از طریق مشاهده، تجزیه، تعمق، استدلال و ارتباطات تعریف شده است (اسکریون و پال<sup>۵</sup>، ۱۹۹۲). نتایج برخی پژوهشها بیانگر رابطه‌ی معنادار بین تفکر نقادانه و سنجش توانایی روانی و هوش است (کلیفورد، بوفال و کورتز<sup>۶</sup>، ۲۰۰۴؛ وستبرک و سلرز<sup>۷</sup>، ۱۹۶۷). بر این اساس، واضح است که تفکر نقادانه درگیری‌هایی به دور از توانایی و مهارت ساده اندیشیدن است. به همین دلیل این ظرفیت منحصر به فرد به تفکر وجودی نیز نسبت داده می‌شود. گرو (۲۰۰۶) واژه‌ی تفکر وجودی را به کار گرفت. تفکر وجودی نقادانه به صورت ظرفیت تفکر منتقدانه از سرشت وجود<sup>۸</sup>، واقعیت<sup>۹</sup>، عالم وجود<sup>۱۰</sup>، مکان<sup>۱۱</sup>، زمان، مرگ<sup>۱۲</sup> و دیگر موضوعات وجودی یا ماوراءطبیعی تعریف شده است. واژه‌ی وجودی به صورت ارتباط با وجود تعریف می‌شود. بنابراین تفکر وجودی، در پژوهش‌های مختلف تفکر درباره‌ی اشکال گوناگون و پیچیده‌ی وجود

---

1. Personal Meaning Production (PMP)

2. Transcendental Awareness (TA)

3. Conscious State Expansion (CSE)

4. Chance

5. Scriven & Paul

6. Clifford, Boufal, & Kurtz

7. Westbrook & Sellers

8. Nature of existence

9. Reality

10. The universe

11. Space

12. Death

شخص دانسته شده است که می‌تواند شامل درگیری فکری وجود شخص درباره‌ی موضوعاتی از قبیل زندگی و مرگ، حقیقت، هشپاری، عالم وجود، زمان، صداقت، عدالت، شر و موضوعاتی مانند اینها باشد (کانینگ، مک کاله و لارسن<sup>۱</sup>، ۲۰۰۰؛ ماتیس، تولسکی و ماتیس<sup>۲</sup>، ۲۰۰۶؛ وینک و دیلن<sup>۳</sup>، ۲۰۰۲). بسیاری از صاحب‌نظران (مثلاً کانینگ و همکاران، ۲۰۰۰؛ نازل، ۲۰۰۴؛ نوبل، ۲۰۰۰؛ ولمن، ۲۰۰۱؛ زهر و مارشال، ۲۰۰۰) تفکر وجودی را بیشتر به عنوان هدف و معنای درگیری در زندگی تعریف کرده‌اند. این تفکر به بحث کلی در مورد موضوعات وجودی نسبت داده شده است (دایک<sup>۴</sup>، ۱۹۸۷؛ گرو<sup>۵</sup>، ۲۰۰۶؛ لوی و دی ورایز<sup>۶</sup>، ۲۰۰۴؛ سیمونس<sup>۷</sup>، ۲۰۰۶؛ اسمیت-پیکرد<sup>۸</sup>، ۲۰۰۶).

مؤلفه‌ی دوم هوش معنوی، معناسازی شخصی است که در تعریف عبارتست از توانایی استنتاج هدف و معنای شخصی از همه‌ی تجارب جسمی و روانی، شامل ظرفیت ایجاد کردن هدف زندگی و تسلط یافتن بر آن (زندگی کردن بر مبنای هدف زندگی). تسلط بر هدف شامل توانایی فرد برای نتیجه‌گیری از هدف در کل موضوعات و تجربیات می‌باشد. به طور کلی این توانایی اساس معناسازی شخصی است. معنای شخصی نیز مانند تفکر وجودی بارها به عنوان یکی از مؤلفه‌های معنویت مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است (کیسلینگ، ماندایوی، سورلی و کالول<sup>۹</sup>، ۲۰۰۶؛ کینگ، اسپیک و توماس<sup>۱۰</sup>، ۲۰۰۱؛ کانینگ و همکاران، ۲۰۰۰؛ سینت<sup>۱۱</sup>، ۲۰۰۲؛ وینک و دیلن، ۲۰۰۲؛ ورنیتن و سندج<sup>۱۲</sup>، ۲۰۰۱). نازل (۲۰۰۴) درگیری‌های تفکر در معنای رویدادهای شخصی یا پیدا کردن هدف و معنا در همه‌ی تجارب زندگی را معادل هوش معنوی مطرح کرد. معنای شخصی به صورت هدف داشتن در زندگی، احساس جهت داشتن و حس داشتن استدلال وجودی

1. Koenig H. G., McCullough, M., & Larsen, D. B.
2. Matheis, E. N., Tulskey, D. S., & Matheis, R. J.
3. Wink & Dillon
4. Dyck
5. Garo
6. Lavoie & de Vries
7. Simmons
8. Smith-Pickard
9. Kiesling, C., Montgomery, M. J., Sorelly, G. T., & Colwell, R. K.
10. Speck, P., & Thomas, A.
11. Sinnott
12. Worthington & Sandage

تعریف شده است (ریکر<sup>۱</sup>، ۱۹۹۷). براین اساس، فرد ممکن است بتواند به هدف از رویدادها و تجارب روزمره پی برده و هدفی را در زندگی مشخص کند. برخی اوقات واژه‌هایی مانند معنای معنوی (مدین<sup>۲</sup>، ۱۹۹۸) و یا معنای دینی (کراوس<sup>۳</sup>، ۲۰۰۳) بجای معنای شخصی به کار گرفته شده است. وانگ<sup>۴</sup> (۱۹۸۹) برای معنای شخصی مؤلفه‌ای شناختی پیشنهاد کرد، وی معنای شخصی را سیستم شناختی ایجاد شده به وسیله‌ی فرد که قادر است زندگی همراه با رضایت و اهمیت شخصی را برای او به ارمغان آورد، تبیین کرد. مدین (۱۹۹۸) مؤلفه‌ی شناختی معنای شخصی را به عنوان مجموعه اصولی که شخص را قادر به شناسایی زندگی درونی شخصی و محیط بیرونی می‌کند، تعریف کرد. بنابراین مؤلفه‌ی شناختی که نتیجه‌گیری، ایجاد و اعطای معنا را برای فرد ممکن می‌سازد، بایستی به عنوان ظرفیت معناسازی شخصی بیان گردد.

آگاهی متعالی به عنوان سومین مؤلفه‌ی هوش معنوی شامل تعیین ابعاد متعالی خود، دیگران و جهان مادی در خلال حالت طبیعی بیداری و هشیاری است که با ظرفیت تعیین ارتباط این ابعاد با خود و با جهان مادی توأم است. تعالی به معنای گذشتن از تجارب معمول انسانی یا درک تجارب ماوراءطبیعی است که محدودیت‌های عالم ماده را در بر نمی‌گیرد (به نقل از لغت‌نامه دانشگاه آکسفورد<sup>۵</sup>، ۲۰۰۱). مارتسافت و میکلی<sup>۶</sup> (۱۹۹۸) تعالی را به عنوان یک مؤلفه‌ی مهم معنویت در نظر گرفته و آنرا در معنای تجربه، آگاهی و درک ابعاد برتر زندگی ماوراء خود مطرح کردند. همچنین ابعاد تعالی یکی از مؤلفه‌های اصلی معنویت معرفی شده است (الکینز، هدستروم، یوگز، لیف و ساندرز<sup>۷</sup>، ۱۹۸۸). مازلو<sup>۸</sup> مازلو<sup>۸</sup> (۱۹۶۴) از مطالعه‌ی علمی جنبه‌های متعالی زندگی انسان به شدت دفاع کرده است. وی بر آن بود که این مفاهیم توهم، خیال یا فریب نیستند و می‌توانند به زندگی واقعی

- 
1. Riker
  2. Meddin
  3. Krause
  4. Wong
  5. Oxford University Press
  6. Martsoft, D. S., & Mickley, J. R.
  7. Elkins, D. N., Hedstrom, L. J., Hughes, L. L., Lead, J. A., & Saunders, C.
  8. Maslow



نسبت داده شوند. یافته‌های او پایه‌ی اولیه‌ای برای مطالعه‌ی تغییر وضعیت‌های هشیاری و حالات اوج بود. به نظر مازلو (۱۹۶۴) بکارگیری دانشی که چنین موضوعاتی را نادیده بگیرد، بیهوده است. بنابراین نمی‌توان از تجارب واقعی انسان به بهانه‌ی عدم وجود پژوهش‌های علمی کافی جلوگیری کرد. پاسکال<sup>۱</sup> (۱۹۹۰) نیز آگاهی متعالی را نوعی هشیاری خاص نسبت به خود متعالی دانست و آنرا عامل کلیدی درگیر شدن در هوش معنوی خلاق نامید. همچنین ایمونز (۲۰۰۰) ظرفیت تعالی را به عنوان هسته‌ی توانایی هوش معنوی مطرح نمود و آنرا توانایی فراتر رفتن از موضوعات مادی و رشد عمیق‌تر آگاهی وجود الهی تعریف کرد. آگاهی متعالی از برخی جهات با معناسازی شخصی همپوشی دارد، معنای شخصی درجه‌ی وسیعتری از جنبه‌ی تعالی زندگی انسان است. گرچه معناسازی شخصی می‌تواند تا حدی بر آگاهی از جنبه‌های غیرمادی زندگی تکیه کند، اما به معنای درک یا آگاهی نمی‌باشد. به علاوه شخص اغلب قادر است که از آگاهی خود نسبت به جنبه‌های متعالی زندگی، معنای خاصی استخراج کند. با وجود این میزانی از همپوشی‌ها قابل پذیرش است چرا که این توانایی‌ها باید در حد متوسط دارای همبستگی درونی باشند (گاردنر، ۱۹۸۳؛ می‌یر، کاروسو و سالوی<sup>۲</sup>، ۲۰۰۰).

چهارمین و آخرین مؤلفه‌ی هوش معنوی از نظر کینگ (۲۰۰۸)، گسترش خودآگاهی است. به طور کلی هشیاری به عنوان آگاهی شخص از چیزی یا حالت وجود (آگاه نسبت به پاسخدهی به محیط شخصی) است (به نقل از لغت‌نامه دانشگاه آکسفورد، ۲۰۰۱). سالسو، مک‌لین و مک‌لین<sup>۳</sup> (۲۰۰۵) در تعریف خود از هشیاری، آن را آگاهی از رویدادهای شناختی و محیطی از قبیل دیدنی‌ها و شنیدنی‌های جهان و نیز حافظه‌های شخصی، افکار، احساسات و حس‌های جسمانی در نظر گرفتند. تارت (۱۹۷۵) بین آگاهی و هشیاری تمایز قائل شده است، وی مدعی است که آگاهی به دانش پایه در مورد رخداد، ادراک، احساس یا شناخت به ساده‌ترین شکل اشارت دارد. به طور کلی هشیاری به آگاهی از راه‌های بسیار پیچیده نسبت داده می‌شود؛ هشیاری، آگاهی تلفیق‌شده‌ای از

---

1. Pascual

2. Mayer, J. D., Caruso, D., & Salovey, P.

3. Solso, R. L., MacLin, M. K., & MacLin, O. H.

ساختار فکر است. حالت هشیاری می‌تواند به عنوان شکل یا سیستم منحصر به فرد ساختارها یا ریزسیستم‌های روانشناختی تعریف شود (تارت، ۱۹۷۵). برخی از عبارات‌های بکار گرفته شده در تشریح سازمان یا اشکال گوناگون هشیاری انسان، مانند وضعیت‌های خوابیدن یا رؤیا دیدن، اسناد معتبری هستند تا به عنوان قسمتی از تجارب معمولی انسان در نظر گرفته شوند (سالسو و همکاران، ۲۰۰۵؛ تارت، ۱۹۷۵؛ ویتل، گریزلیر، جمیسن، لیمن، ات و سامر<sup>۱</sup>، ۲۰۰۵). گسترش خودآگاهی شامل توانایی داخل شدن به (یا خارج شدن از) حالت‌های معنوی یا فراتر از هشیاری (شامل: هشیاری مطلق<sup>۲</sup>، هشیاری مربوط به عالم هستی<sup>۳</sup> (کیهانی)، عالم وجودی، یگانگی<sup>۴</sup>) به تشخیص خود فرد می‌باشد. ایمونز (۲۰۰۰) از مدل هوش معنوی که در بر گیرنده‌ی توانایی وارد شدن به حالات بالای هشیاری است حمایت کرده و این توانایی را به عنوان ظرفیت بکارگیری شکل‌های فوق‌العاده یا بالای هشیاری مطرح کرد. امروزه تجارب هشیاری بالا به معنویت (منون<sup>۵</sup>، ۲۰۰۵؛ تارت<sup>۶</sup>، ۱۹۷۵) و یا روان‌شناسی معنوی (گاکنباخ<sup>۷</sup>، ۱۹۹۲) نسبت داده می‌شود و اغلب به عنوان مؤلفه‌های تحلیلی معنویت یا دینداری اشخاص بکار گرفته می‌شود. از دیدگاه روانشناختی، بین آگاهی متعالی و گسترش خودآگاهی تمایز وجود دارد. اما این دو ظرفیت تمایل دارند تا در تجارب بالای حالت‌های هشیاری مشارکت‌کننده در آگاهی متعالی شخصی، با یکدیگر همبسته باشند.

پرداختن به هوش معنوی از جنبه‌های متعدد و متفاوتی حائز اهمیت است. هوش معنوی مجموعه‌ای از ظرفیت‌های روانی سازگارانه که مبتنی بر جنبه‌های غیرمادی و معنوی واقعیت هستند، تعریف شده است. این مفهوم و سایر مفاهیم مرتبط با معنویت امروزه در دنیا مورد اقبال بیش از پیش روانشناسان قرار گرفته است. از یک سو، کارآمدی مقیاس طراحی شده توسط کینگ (۲۰۰۸) برای سنجش هوش معنوی که در پژوهش‌های مختلف به کار گرفته شده است (مثلاً رجوع شود به کینگ، ۲۰۰۸)، و از سوی دیگر نبود ابزار

- 
1. Vaitl, D., Gruzelier, J., Jamieson, G. A., Lehmann, D., Ott, U., Sammer, G.
  2. Pure consciousness
  3. Cosmic consciousness
  4. Oneness
  5. Menon
  6. Tart
  7. Gackenbach

مناسب جهت اندازه‌گیری این سازه در پژوهش‌های داخل کشور، و همچنین نپرداختن به پژوهش‌های تجربی و مبتنی بر داده در این زمینه در کشور ما می‌تواند مبنای اهمیت ورود به حوزه پژوهش‌های داده‌محور در این زمینه است. بدین‌سان، پژوهش حاضر با هدف بررسی کارآیی مقیاس هوش معنوی کینگ (۲۰۰۸) در فرهنگ ایرانی و نیز کنکاش در باره‌ی تأثیر زمینه‌های تحصیلی دانشگاهی، علوم دینی و هنری بر هوش معنوی انجام گرفت. به عنوان هدف فرعی پژوهش نیز می‌توان به انجام مقایسه بین گروه‌های جنسیتی بر اساس هوش معنوی اشاره کرد.

## روش

جامعه‌ی پژوهش حاضر شامل دانشجویان دانشگاه‌ها، طلبه‌های حوزه‌ی علمیه و هنرجویان آموزشگاه‌های شهر شیراز می‌باشد. آزمودنی‌های پژوهش حاضر تعداد ۳۰۴ نفر شامل ۱۰۶ نفر دانشجوی کارشناسی (۶۱ دختر و ۴۵ پسر)، ۹۸ نفر طلبه‌ی حوزه‌های علمیه (۴۶ دختر و ۵۲ پسر) و ۱۰۰ نفر هنرجوی آموزشگاه‌های موسیقی (۶۱ دختر و ۳۹ پسر) می‌باشند که با استفاده از روش نمونه‌گیری در دسترس انتخاب شده بودند. این تعداد افراد با در نظر داشتن جدول پیشنهادی کرجسی و مورگان<sup>۱</sup> (۱۹۷۰) برای تبیین حجم نمونه انتخاب شدند. در پژوهش حاضر از مقیاس خودگزارشی هوش معنوی<sup>۲</sup> کینگ (۲۰۰۸) استفاده شد. این مقیاس دارای ۲۴ گویه شامل چهار مؤلفه‌ی تفکر وجودی نقادانه<sup>۳</sup> (۷ گویه)، معناسازی شخصی<sup>۴</sup> (۵ گویه)، آگاهی متعالی<sup>۵</sup> (۷ گویه) و گسترش خودآگاهی<sup>۶</sup> (۵ گویه) بود که هوش معنوی را توصیف می‌کنند. آزمودنی می‌بایستی پس از خواندن هر گویه میزان انطباق خود را با محتوای آن بر روی یک طیف لیکرت پنج درجه‌ای از ۰ (اصلاً درست نیست) تا ۴ (کاملاً درست است) مشخص کند. کینگ (۲۰۰۸) در پژوهشی با استفاده از

1. Krejcie, R. V. & Morgan, D. W.

2. The spiritual Intelligence Self-Report Inventory (SISRI-24)

3. Critical Existential Thinking (CET)

4. Personal Meaning Production (PMP)

5. Transcendental Awareness (TA)

6. Conscious State Expansion (CSE)

تحلیل عامل اکتشافی به بررسی روایی و پایایی مقیاس هوش معنوی در بین ۶۱۹ دانشجوی کارشناسی دانشگاه (۴۸۸ نفر دختر و ۱۳۱ نفر پسر) با میانگین سنی ۲۲/۵۳ سال پرداخته و شواهد روایی و پایایی مقیاس مذکور را مطلوب گزارش کرده است. همچنین وی با انجام تحلیل عامل تأییدی در نمونه متفاوتی از دانشجویان دانشگاه (۲۳۱ نفر دختر و ۷۴ نفر پسر با میانگین سنی ۲۵/۵۶ سال) به بررسی روایی و پایایی مقیاس مذکور پرداخته که نتایج بیانگر روایی و پایایی قابل قبول برای مقیاس هوش معنوی بوده است. مقیاس مورد نظر ابتدا به فارسی ترجمه شد و سپس با نظر متخصصان به انگلیسی برگردانده شد و پیرامون انطباق محتوای متن فارسی و انگلیسی اظهار نظر گردید و بر این اساس ویرایش‌های محتوایی و ادبی به عمل آمد. متن فارسی شده‌ی مقیاس توسط سه نفر از استادان روان‌شناسی مورد مطالعه قرار گرفت که بر صحت ترجمه، انطباق فرهنگی و روایی محتوایی گویه‌های آن صحت گذاشته شد. به منظور بررسی روایی مقیاس مورد نظر از روش تحلیل عاملی و جهت احراز پایایی آن از روش آلفای کرونباخ استفاده شد.

## نتایج

### الف) خصوصیات روان‌سنجی مقیاس هوش معنوی

به منظور بررسی روایی سازه‌ای از روش تحلیل عاملی<sup>۱</sup> استفاده شد. نتایج تحلیل عاملی تأییدی به روش مؤلفه‌های اصلی<sup>۲</sup>، با چرخش واریماکس<sup>۳</sup> وجود چهار عامل در گویه‌ها را تأیید نمود. ملاک استخراج عوامل شیب نمودار اسکری<sup>۴</sup> و ارزش ویژه<sup>۵</sup> بالاتر از یک بود. مقدار ضریب KMO<sup>۶</sup> برابر ۰/۹۰ و ضریب آزمون کرویت بارتلت<sup>۷</sup> برابر با ۱۹۸۰/۷۱۲ بود که در سطح ۰/۰۰۱ معنی‌دار و حاکی از کفایت نمونه‌گیری و ماتریس همبستگی گویه‌ها برای انجام تحلیل عاملی بود. گویه‌های ۱ و ۶ به دلیل پایین بودن بار

- 
1. Factor analysis
  2. Principal component analysis
  3. Varimax
  4. Scree plot
  5. Eigenvalue
  - 6- Kaiser-Meyer-Olkin
  7. Bartlets test of sphericity

عاملی حذف گردیدند. در نهایت از مجموع ۲۴ گویه، ۲ گویه حذف شد. در جدول ۱ نتایج تحلیل عاملی آورده شده است.

جدول ۱. نتایج تحلیل عوامل پرسشنامه هوش معنوی

تفکر وجودی نقدانه	آگاهی متعالی	معناسازی شخصی	گسترش خودآگاهی	عوامل اصلی (مؤلفه‌های هوش معنوی)		
۱/۱۲	۱/۴۳	۱/۸۲	۷/۶۹	مقدار ویژه هر عامل		
۴/۸۸	۶/۲۲	۷/۹۲	۳۳/۴۷	درصد واریانس تبیینی توسط هر عامل		
بار عاملی				گویه‌ها		
			۰/۶۴	گویه شماره ۴		
			۰/۵۱	گویه شماره ۵		
			۰/۷۵	گویه شماره ۸		
			۰/۷۸	گویه شماره ۱۲		
			۰/۶۰	گویه شماره ۱۶		
			۰/۵۷	گویه شماره ۱۸		
			۰/۶۹	گویه شماره ۲۴		
			۰/۶۹	گویه شماره ۷		
			۰/۵۸	گویه شماره ۱۱		
			۰/۴۷	گویه شماره ۱۳		
				۰/۶۹	گویه شماره ۱۵	
				۰/۷۵	گویه شماره ۱۹	
				۰/۶۴	گویه شماره ۲۳	
				۰/۷۳	گویه شماره ۲	
				۰/۶۱	گویه شماره ۱۴	
				۰/۵۶	گویه شماره ۲۰	
				۰/۵۰	گویه شماره ۲۲	
				۰/۶۸	گویه شماره ۳	
					۰/۵۴	گویه شماره ۹
					۰/۵۷	گویه شماره ۱۰
۰/۴۷					گویه شماره ۱۷	
۰/۶۱					گویه شماره ۲۱	
۵۲/۴۹				درصد کل واریانس تبیین شده		

همانگونه که در جدول ۱ ملاحظه می‌شود عامل اول با مقدار ویژه  $۷/۶۹$  مشتمل بر ۷ گویه بود که دامنه‌ی بار عاملی گویه‌ها از  $۰/۵۱$  تا  $۰/۷۸$  در نوسان است. دومین عامل با مقدار ویژه  $۱/۸۲$  و تعداد ۶ گویه، بار عاملی از  $۰/۴۷$  تا  $۰/۷۵$  را برای گویه‌ها رقم زد. عامل سوم با مقدار ویژه  $۱/۴۳$  مشتمل بر ۴ گویه بود که بار عاملی در این گویه‌ها از  $۰/۵۰$  تا  $۰/۷۳$  متغیر می‌باشد. چهارمین و آخرین عامل، مشتمل بر ۵ گویه با مقدار ویژه  $۱/۱۲$  بود که حداقل بار عاملی برای گویه‌ها  $۰/۴۷$  و حداکثر  $۰/۶۸$  است. برای این عوامل با توجه به محتوای گویه‌های آن، نظر متخصصان، و نیز همسو با مقیاس اصلی کینگ (۲۰۰۸) به ترتیب عناوین گسترش خودآگاهی، معناسازی شخصی، آگاهی متعالی و تفکر وجودی نقادانه در نظر گرفته شد. برای تأیید و احراز بیشتر روایی از همبستگی نمره‌ی عوامل با نمره‌ی کل مقیاس استفاده شد. نتایج نشان داد که ضرایب همبستگی از  $۰/۴۶$  تا  $۰/۵۷$  در نوسان بوده و همگی در سطح  $۰/۰۱$  معنی‌دار هستند.

برای سنجش پایایی از روش آلفای کرونباخ استفاده شد. مقادیر ضرایب آلفای کرونباخ برای عامل (زیرمقیاس) گسترش خودآگاهی با ۷ گویه، برابر با  $۰/۸۴$ ؛ برای زیرمقیاس معناسازی شخصی با ۶ گویه، برابر با  $۰/۷۹$ ؛ برای زیرمقیاس آگاهی متعالی با ۴ گویه، برابر با  $۰/۶۵$ ؛ و برای زیرمقیاس تفکر وجودی نقادانه با ۵ گویه، برابر با  $۰/۷۱$  حاصل شد که حاکی از پایایی قابل قبول مقیاس هوش معنوی می‌باشد.

### ب) مقایسه‌ی عملکرد گروه‌های مورد مطالعه

به منظور مقایسه‌ی عملکرد گروه‌های نمونه در مؤلفه‌های مقیاس هوش معنوی، ابتدا و در جدول ۲ میانگین و انحراف معیار گروه‌های آزمودنی در مؤلفه‌های هوش معنوی آورده شده است.

جدول ۲. یافته‌های توصیفی پژوهش

هنرمندان		طلبه‌های دینی		دانشجویان		متغیرها
انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار	میانگین	
۴/۸۶	۱۴/۲۸۰	۵/۳۶	۱۶/۸۸	۵/۳۵	۱۵/۷۲	گسترش خودآگاهی
۳/۷۴	۱۶/۱۸	۳/۷۵	۱۷/۴۰	۴/۱۱	۱۶/۷۹	معناسازی شخصی
۲/۸۸	۹/۸۹	۲/۶۱	۱۰/۱۶	۲/۸۹	۱۰/۵۸	آگاهی متعالی
۳/۲۶	۱۲/۹۱	۳/۱۱	۱۳/۶۰	۳/۳۴	۱۳/۰۷	تفکر وجودی نقادانه

نمرات دانشجویان، طلبه‌های دینی و هنرمندان در ابعاد چهارگانه‌ی هوش معنوی با استفاده از آزمون آماری تحلیل واریانس یکطرفه مورد مقایسه قرار گرفت. سپس برای بررسی و تحلیل دقیق‌تر یافته‌های به دست آمده از آزمون تعقیبی شفه<sup>۱</sup> استفاده شد. خلاصه نتایج در جدول ۳ آورده شده است.

جدول ۳. آزمون تفاوت میانگین نمره گسترش خودآگاهی بر حسب گروه‌های آزمودنی و

آزمون تعقیبی شفه

متغیر	گروه‌ها	F	P	نتایج آزمون تعقیبی		
				۱	۲	۳
گسترش خودآگاهی	۱- دانشجویان			-		
	۲- طلبه‌های دینی	۳/۷۸	۰/۰۵	-۱/۱۵	-	
	۳- هنرمندان			۰/۹۲	۲/۰۷*	-
معناسازی شخصی	۱- دانشجویان	۲/۲۷	N.S	-	-	-
	۲- طلبه‌های دینی			-	-	-
	۳- هنرمندان			-	-	-
آگاهی متعالی	۱- دانشجویان	۱/۵۱	N.S	-	-	-
	۲- طلبه‌های دینی			-	-	-
	۳- هنرمندان			-	-	-
تفکر وجودی نقادانه	۱- دانشجویان	۱/۱۱	N.S	-	-	-
	۲- طلبه‌های دینی			-	-	-
	۳- هنرمندان			-	-	-
P < * ۰/۰۵						

1. Post Hoc Scheffe

نتایج جدول ۳ حاکی از آنست که در گروه‌های دانشجویان و طلبه‌های دینی و هنرمندان به لحاظ گسترش خودآگاهی تفاوت معناداری وجود دارد [F=۳/۷۸، df=۲، p<۰/۰۵]. آزمون تعقیبی شفه نشان داد که بین طلبه‌های دینی و هنرمندان تفاوت (در سطح P<۰/۰۵) معنادار است. مندرجات جدول ۳ نشان می‌دهد که ابتدا نمرات طلبه‌های دینی و سپس دانشجویان بیشتر از هنرمندان در گسترش خودآگاهی می‌باشد. میزان معناسازی شخصی در گروه‌های دانشجویان، طلبه‌های دینی و هنرمندان به نحو معناداری متفاوت نیست [F=۲/۲۷، df=۲، N.S.]. همچنین مندرجات جدول ۳ بیانگر آن است که دانشجویان، طلبه‌های دینی و هنرمندان به لحاظ آگاهی متعالی تفاوت معناداری با یکدیگر ندارند [F=۱/۵۱، df=۲، N.S.]. سرانجام اینکه، به لحاظ میزان تفکر وجودی نقادانه در گروه‌های دانشجویان، طلبه‌های دینی و هنرمندان تفاوت معناداری وجود ندارد [N.S.، df=۲، F=۱/۱۱]. به منظور بررسی تفاوت‌های جنسیتی در مؤلفه‌های مقیاس هوش معنوی با استفاده از آزمون آماری «t» برای گروه‌های مستقل، میانگین نمرات دختران و پسران مقایسه شد که نتایج در جدول ۴ ارائه شده است.

جدول ۴. مقایسه‌ی عملکرد دختر و پسر در مؤلفه‌های مقیاس هوش معنوی

سطح معناداری	مقدار t	پسران (n=۱۳۶)		دختران (n=۱۶۸)		آزمودنی‌ها شاخص آزمون‌ها
		انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار	میانگین	
۰/۰۳	۲/۱۲	۵/۵۷	۱۶/۵۳	۴/۹۱	۱۵/۱۹	گسترش خودآگاهی
N.S	۱/۰۴	۴/۰۰	۱۷/۰۷	۳/۸۰	۱۶/۵۷	معناسازی شخصی
N.S	۰/۴۱	۳/۱۰	۱۰/۳۰	۲/۵۵	۱۰/۱۶	آگاهی متعالی
N.S	۱/۵۱	۳/۴۲	۱۳/۵۳	۳/۰۹	۱۲/۹۲	تفکر وجودی نقادانه

با توجه به نتایج جدول شماره ۴ میانگین نمرات پسران در بعد گسترش خودآگاهی بیشتر از میانگین نمرات دختران می‌باشد (t= ۲/۱۲، p<۰/۰۳). ضمناً در ابعاد معناسازی شخصی، آگاهی متعالی و تفکر وجودی نقادانه بین دختران و پسران تفاوت معناداری مشاهده نگردید.



## بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی و مقایسه هوش معنوی در دانشجویان دانشگاهها، طلبه‌های حوزه‌ی علمیه و هنرجویان آموزشگاههای موسیقی انجام شد. در مجموع نتایج پژوهش بیانگر آنست که برای سنجش هوش معنوی نوجوانان و جوانان در فرهنگ ایرانی، مقیاس فارسی‌شده‌ی کینگ (۲۰۰۸) می‌تواند با اطمینان به کار گرفته شود. چنانچه ملاحظه شد با توجه به یافته‌های پژوهش، سئوالات ۱ و ۶ به دلیل پایین بودن بار عاملی از مقیاس هوش معنوی حذف شدند و همچنین سئوالات ۵، ۱۰ و ۱۳ از ابعاد موجود در نسخه‌ی اصلی مقیاس به ابعاد دیگری جابجا شدند. در تبیین این یافته‌ها چنین به نظر می‌رسد که با توجه به تفاوت‌های فرهنگی دو سؤال ۱ و ۶ از قابلیت فهم کمتری برای آزمودنی‌ها برخوردار بودند، هر چند که در ترجمه‌ی آنها با رعایت امانت‌داری، تغییراتی اعمال گردیده بود. در خصوص انتقال سؤال شماره‌ی ۵ از تفکر وجودی نقادانه به بعد گسترش خودآگاهی با توجه به متن سؤال «می‌توانم درباره‌ی آنچه پس از مرگ روی می‌دهد، عمیقاً فکر کنم» می‌توان گفت که مسلمان بودن آزمودنی‌ها و اعتقاد به قیامت موجب می‌گردد تا دنیای پس از مرگ مورد شناسایی قرار گرفته و افراد در مورد آن به تفکر بپردازند که این ناشی از تفاوت‌های مذهبی می‌باشد. بنابراین منطقی به نظر می‌رسد که این گویه در بعد گسترش خودآگاهی قرار گیرد. قرار گرفتن سؤال شماره‌ی ۱۳ «به مفهوم رویدادهای زندگی ام فراوان می‌اندیشم» در بعد معناسازی شخصی و جابجایی آن از آگاهی متعالی، با توجه به تعریف معناسازی شخصی مبنی بر توانایی استنتاج هدف و معنای شخصی از همه‌ی تجارب جسمی و روانی قابل توجه می‌باشد. در خصوص جابجایی سؤال ۱۰ «نسبت به ارتباط عمیق بین هستی (وجود) خودم، و دیگر افراد آگاهی دارم» از بعد آگاهی متعالی به تفکر وجودی نقادانه با توجه به اینکه چنس (۱۹۸۶) تفکر نقادانه را توانایی تجزیه و تحلیل حقایق، خلق کردن و سازمان دادن ایده‌ها (عقاید)، دفاع از نظرات، مقایسه، نتیجه‌گیری، ارزیابی استدلالها و حل کردن مسائل می‌داند، می‌توان چنین نتیجه گرفت که فرد با آگاهی از روابط عمیق میان خود و دیگران، دست به مقایسه زده و به نتیجه‌گیری و ارزیابی می‌پردازد. شاید چنین تبیینی بتواند این یافته را توجیه کند.

نتایج حاصل از تفاوت میان آزمودنی‌های پژوهش حاکی از آنست که در مؤلفه‌ی گسترش خودآگاهی، نمرات طلبه‌های دینی و دانشجویان بیشتر از هنرمندان بوده است. در توجیه این یافته چنین می‌توان گفت که گسترش خودآگاهی به معنای داخل شدن و یا خارج شدن از حالت‌های معنوی و بالای هشیاری است که این هشیاری در پرتو آگاهی از حالت وجود حاصل می‌گردد و این حالت در طلبه‌های دینی بیشتر دیده می‌شود. از آنجایی که طلبه‌های دینی بیشتر وقت خود را صرف مطالعه در امور معنوی دارند، کاملاً منطقی به نظر می‌رسد که در گسترش خودآگاهی نمره‌ی بیشتری داشته باشند. در بررسی تفاوت‌های جنسیتی، تنها در مؤلفه‌ی گسترش خودآگاهی نمرات پسران بیشتر از دختران بود. و در دیگر مؤلفه‌های هوش معنوی تفاوت معناداری میان پسران و دختران مشاهده نگردید. با توجه به اینکه هدف اصلی پژوهش حاضر مقایسه‌ی پسران و دختران در متغیرهای پژوهش نبوده است، بنابراین در توجیه این یافته به دلایل روش‌شناختی اکتفا می‌شود. انجام پژوهش‌های بیشتر پیرامون تفاوت‌های جنسیتی مرتبط با هوش معنوی در مقاطع سنی مختلف، به نحوی که بتوان تأثیرات مثبت و منفی آنرا در دوران نوجوانی و جوانی از هم متمایز ساخت، می‌تواند ضمن فراهم آوردن اطلاعات مفصل‌تر و دقیق‌تر، راهگشا باشد. همچنین انجام پژوهش‌هایی برای مقایسه‌ی هوش معنوی در دانشجویان دانشگاه‌های مختلف و نیز انجام مقایسه مابین رشته‌های دانشگاهی در این زمینه، خلاء علمی موجود را برطرف خواهد کرد.

از محدودیت‌های پژوهش حاضر می‌توان به فقدان اطلاعات مبتنی بر داده‌های میدانی، تفاوت‌های فرهنگی در تعریف معنویت، درهم آمیختگی مقوله‌های معنوی و مذهبی در جامعه ایرانی و تأکید بیش از حد اولیاء و مربیان تعلیم و تربیت بر آموزه‌های دینی و مذهبی اشاره کرد. همچنین جامعه پژوهش حاضر محدود به دانشجویان بود که این امر تعمیم نتایج به سایر گروه‌ها را با احتیاط همراه می‌کند. در پایان پیشنهاد می‌گردد تا در آینده رابطه‌ی هوش معنوی با سازه‌های موجود در رویکرد روانشناسی مثبت‌گرا<sup>۱</sup> از جمله

خلاقیت<sup>۱</sup>، تاب‌آوری<sup>۲</sup> و شادکامی بررسی گردد تا از طریق بررسی رابطه‌ی موجود بین آنها بتوان به تقویت این سازه‌ها در بین نوجوانان و جوانان پرداخت. امید می‌رود انجام پژوهش حاضر گامی کوچک در جهت معطوف داشتن توجه پژوهشگران این حوزه باشد.

## منابع

- حسین‌چاری، مسعود و یوسفی، فریده. (۱۳۸۶). هوش‌سنجی: یک قرن تلاش، دورنمای قرن بیست و یکم. مجموعه مقالات روان‌شناسی: عرصه‌ها و دیدگاه‌ها. تهران: انتشارات سمت. صص ۵۵-۲۱
- غباری بناب، باقر؛ سلیمی، محمد؛ سلیمانی، لیلا و نوری‌مقدم، ثنا. (۱۳۸۶). هوش معنوی. اندیشه نوین دینی. شماره دهم. صص ۱۴۷-۱۲۵.
- صمدی، پروین. (۱۳۸۵). هوش معنوی. اندیشه نوین تربیتی. دوره ۲، شماره ۳ و ۴. صص ۹۹-۱۱۴.
- هاشمی، ویدا؛ بهرامی، هادی و کریمی، یوسف. (۱۳۸۵). بررسی رابطه‌ی هوش هشتگانه گاردنر با انتخاب رشته تحصیلی و پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان. مجله روانشناسی. شماره ۳. صص ۲۸۷-۲۷۵.

- Amram, J. (Yosi), (2005). *Intelligence Beyond IQ: The contribution of emotional and spiritual intelligences to effective business leadership*, Institute of Transpersonal Psychology.
- Chance, P. (1986). *Thinking in the classroom: A survey of programs*. New York: Teachers College, Columbia University.
- Clifford, J. S., Boufal, M. M., & Kurtz, J. E. (2004). Personality traits and critical thinking: Skills in college students empirical tests of a two-factor theory. *Assessment, 11*, 169-176.
- Dyck, M. J. (1987). Cognitive therapy and logotherapy: Contrasting views on meaning. *Journal of Cognitive Psychotherapy, 1*, 155-169.
- Elkins, D. N., Hedstrom, L. J., Hughes, L. L., Leaf, J. A., & Saunders, C. (1988). Toward a humanistic-phenomenological spirituality. *Journal of Humanistic Psychology, 28*, 5-18.

- Emmons, R. A. (2000a). Is spirituality an intelligence? Motivation, cognition, and the psychology of ultimate concern. *The Interanational Journal for the Psychology of Religion*, 10, 3-26.
- Gackenbach, J. (1992). *Childhood experiences of higher states of consciousness: Literature review and theoretical integration* [Electronic Version]. Unpublished manuscript.
- Gardner, H. & Hatch, T. (1989). "Multiple intelligence go to school: Educational implications of the theory of multiple intelligence". *Educational Researcher*, 18(8), 4-10.
- Gardner, H. (1983). *Frames of mind. The theory of multiple intelligences*. New York: Basic Books.
- Gardner, H. (1993). *Multiple Intelligences*. New York: Basic Books.
- Gardner, H. (1998). Are there additional intelligences? The case for natural, spiritual and existential intelligence. In J. Kane (ed.), *Education, Information and Transformation* (pp. 111-32). Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall.
- Gardner, H. (1999). *Intelligence reframed*. New York Basic Books.
- Garo, M. L. (2006). The impact of Christian fundamentalism on adolescent and young adult development: A exploratory qualitative study. *Dissertation Abstracts International: Section B: The Sciences and Engineering*, 67, 576.
- Kiesling, C., Montgomery, M. J., Sorell, G. T., & Colwell, R. K. (2006). Identity and spirituality: A psychosocial exploration of the sense of spiritual self. *Developmental Psychology*, 42, 1269-1277.
- King, D. B. (2008). *Rethinking claims of spiritual intelligence: A definition, model, & measure*. Unpublished master's thesis, Trent University, Peterborough, Ontario, Canada.
- King, M., Speck, P., & Thomas, A. (2001). The royal free interview for spiritual and religious beliefs: Development and validation of a self-report version. *Psychological Medicine*, 31, 1015-1023.
- Koenig, H. G., McCullough, M., & Larson, D. B. (2000). *Handbook of religion and health*. New York: Oxford University Press.
- Krause, N. (2003). Religious meaning and subjective well-being in late life. *Journal of Gerontology*, 58, 160-170.
- Lavoie, J., & de Vries, B. (2004). Identity and death: An empirical investigation. *Omega: Journal of Death and Dying*, 48, 223-243.
- Martsoft, D. S., & Mickley, J. R. (1998). The concept of spirituality in nursing theories: Differing world-views and extent of focus. *Journal of Advanced Nursing*, 27, 294-303.
- Maslow, A. H. (1964). *Religions, Values, and peak-experiences*. Arkana: Penguin Books.
- Matheis, E. N., Tulskey, D. S., & Matheis, R. J. (2006). The relation between spirituality and quality of life among individuals with spinal cord injury. *Rehabilitation Psychology*, 51, 265-271.
- Mayer, J. D., Caruso, D., & Salovey, P. (2000). Emotional intelligence meets traditional standards for an intelligence. *Intelligence*, 27, 267-298.
- McMullen, B., 2003, *Spiritual intelligence*; [www.Studentbmj.com](http://www.Studentbmj.com).
- Meddin, J. R. (1998). Dimensions of spiritual meaning and well-being in the lives of ten older Australians. *International Journal of Aging and Human Development*, 47, 163-175.

- Menon, S. (2005). What is Indian psychology: Transcendence in and while thinking. *The Journal of Transpersonal Psychology*, 37, 83-98.
- Nasel, D. D., (2004), *Spiritual Orientation in Relation to Spiritual Intelligence: A consideration of traditional Christianity and New Age/individualistic spirituality*; Unpublished thesis. Australia: The university of south Australia.
- Noble, K. D. (2001). *Riding the windhorse: Spiritual intelligence and the growth of the self*. Cresskill, NJ: Hampton Press.
- Oxford University Press. (2001). *Oxford dictionary of current English* (3<sup>rd</sup> ed). Oxford: Oxford University Press.
- Pascal, L. J. (1990). Reflections on life-span intelligence, consciousness and ego development. In C. N. Alexander & E. J. Langer (Eds.), *Higher stages of human development: Perspectives on adult growth* (pp. 258-285). New York: Oxford University Press.
- Reker, G. T. (1997). Personal meaning, optimism, and choice: Existential predictors of depression in community and institutional elderly. *The Gerontologist*, 37, 709-716.
- Scriven, M., & Paul, R. (1992, November). *Critical thinking defined*. Handout given at Critical Thinking Conference, Atlanta, GA.
- Simmons, S. (2006). Living the questions: Existential intelligence in the context of holistic art education. *Visual Arts Research*, 32, 41-52.
- Sinnott, J. D. (2002). Introduction. *Journal of Adult Development*, 9, 199-200.
- Smith-Pickard, P. (2006). Merleau-Ponty's Husserlian Heresy [Abstract]. *Existential Analysis*, 17, n.p.
- Solso, R. L., MacLin, M. K., & MacLin, O. H. (Eds.). (2005). *Cognitive psychology* (7<sup>th</sup> ed.). Boston: Pearson Education.
- Sternberg, R. J. & D. K. Detterman (Eds). (1986), What is Intelligence? *Contemporary Viewpoints on its Nature and Definition*, Norwood, NJ: Albex.
- Tart, C. T. (1975). *States of consciousness* [Electronic version]. New York: E.P. Dutton & Company.
- Thomas, A. & S. Gopaul-McNicol. (1998). *Assessing Intelligence: Applying a Bio-cultural Model*, New York: SAGE Publications.
- Thurstone, L. (1938). *Primary Mental Abilities*. Chicago: University of Chicago Press.
- Vaitl, D., Gruzeliier, J., Jamieson, G. A., Lehmann, D., Ott, U., Sammer, G., et al. (2005). Psychology of altered states of consciousness. *Psychological Bulletin*, 131, 98-127.
- Westbrook, B. W., & Sellers, J. R. (1967). Critical thinking, intelligence, and vocabulary. *Educational and Psychological Measurement*, 27, 443-446.
- Wink, P., & Dillon, M. (2002). Spiritual development across the adult life course: Finding from a longitudinal study. *Journal of Adult Development*, 9, 79-94.
- Wolman, R. N. (2001). *Thinking with your soul: Spiritual intelligence and why it matters*. New York: Harmony Books.
- Wong, P. T. P. (1989). Personal meaning and successful aging. *Canadian Psychology*, 30, 516-525.
- Worthington, E. L., & Sandage, S. J. (2001). Religion and spirituality. *Psychotherapy*, 38, 473-478.
- Zohar, D. & Marshall, I., 2000, *SQ- Spiritual intelligence, the ultimate intelligence*. London: Bloombury.